

<https://www.pecritiue.com>

فقد اقتصاد سیاسی
شهر ژوئن ۱۴۰۲

مارکسیسم، و گنیسم و آزادی حیوانات

جان هوچستار تتر



ترجمه‌ی کانال تلگرامی «ما حیوانات»



۱

مصاحبه با بریت شولت، از سازمان بین‌المللی سوسیالیست، و خیزش فمینیستی برای مقاومت در برابر نابرابری و استثمار، سردبیر مجله‌ی Red Wedge

جان هوچسارتنر: سیاست اقتصادی خود را چگونه توصیف می‌کنید؟ آیا شما سوسیالیست هستید؟ آیا خود را مارکسیست، آنارشیست، سوسیال‌دموکرات یا چیز دیگری می‌دانید؟

بریت شولت: من خودم را خیلی چیزها می‌دانم، اما اغلب به‌عنوان یک فمینیست مارکسیست و سوسیالیست انقلابی معرفی می‌شوم. من معتقدم جهانی بدون استثمار و ستم امکان‌پذیر است، جایی که منابع پایدار نیازهای انسان و حیوانات غیرانسانی را برآورده می‌کند و مردم خود را با مشارکت آزاد سازمان‌دهی می‌کنند.

ج - آیا می‌توانید توضیح دهید که در صورت وجود، چه ایفای نقشی با چپ سازمان‌یافته‌ی سوسیالیست یا آنارشیست داشته‌اید؟ با دیدگاه شما در مورد حیوانات در چپ سوسیالیست یا آنارشیست چگونه برخورد شده است؟

ب - ش: من در حال حاضر عضو سازمان بین‌المللی سوسیالیست و FURIE (خیزش فمینیستی برای مقاومت در برابر نابرابری و استثمار) هستم. باید بگویم کاملاً بستگی به این دارد که با چه کسی صحبت می‌کنم. من با چپ‌هایی از همه‌ی گرایش‌ها برخورد کرده‌ام که پاسخ‌های به همان اندازه متفاوتی به مبارزه برای رهایی حیوانات یا «مسئله‌ی وگن» دارند. باین حال، من افراد بیشتری را در جامعه‌ی آنارشیستی همدل با این آرمان می‌شناسم. به نظر می‌رسد یک ارتباط قابل درک، که از طریق بیان فرهنگی صحنه‌ی آنارشیستی، بین مبارزات ضدنژادپرستی، ضدجنسیت‌گرایی، و ضدگونه‌پرستی برقرار است، وجود دارد. این بدان معنا نیست که رفقای سوسیالیست و کمونیست من این ارتباطات را ایجاد نمی‌کنند، اما از نظر فرهنگی و برنامه‌ای من نمی‌بینم که این ارتباطات

به‌صراحت ایجاد شود. از سوی دیگر، من با خصومت و طنز مبتذلی عیناً از جانب رفقا و متحدان به‌طور خاص در مورد مسائلی که آن‌ها صرفاً به‌عنوان انتخاب سبک زندگی تلقی می‌کنند مواجه شده‌ام: گیاه‌خواری، وگنیسم و غیره.

ج- ه: آیا سازمان شما موضع رسمی در مورد بهره‌کشی از حیوانات از هر نوعی دارد؟ اگر نه، آیا این چیزی است که خواهان تغییرش هستید؟ اگر چنین است، چگونه می‌توانید این کار را انجام دهید؟

ب-ش: هیچ موضع رسمی در مورد بهره‌کشی از حیوانات وجود ندارد، اما تحلیل و تعهد به اکوسوسیالیسم شامل محکومیت «کشاورزی مقیاس بزرگ-Big Agra» و موضعی قاطع در برابر تخریب محیط‌زیست در سراسر جهان که این سیستم سرمایه‌داری ایجاد کرده است وجود دارد - که مصرف‌گسترده و بهره‌کشی از حیوانات برای سود به شکلی انکارناپذیر به آن پیوند خورده است. ترجیح می‌دهم موضع شفاف‌تری اتخاذ و ضدگونه‌پرستی به روش‌های مستقیم‌تری لحاظ شود. این تنها با جذب افراد به این موضع در سازمان اتفاق می‌افتد. نیاز به بحث و مناظره‌ی آزاد و علنی در مورد چگونگی گنجاندن این مبارزه در کنار سایر مبارزات برای جهانی بهتر داریم. این به تحلیل بهتر و اکتشاف نظری بیشتر و کاربرد عملی نیاز دارد. بسیاری از ما در درون سازمان هستیم که به این کار اعتقاد داریم و آماده هستیم تا این وظیفه‌ی صبورانه (حتی به‌طرز ناامیدکننده‌ای صبورانه) را انجام دهیم تا پرونده‌ی رهایی حیوانات در دستور کار قرار گیرد.

ج- ه: آیا راهی وجود دارد که از طریق آن گونه‌پرستی برای پیشبرد استثمار طبقاتی انسان مورد استفاده قرار گیرد؟ اگر چنین است، چگونه؟

ب-ش: دلم می‌خواهد «جنگل» اثر آپتون سینکلر را اینجا پیشنهاد کنم... بهره‌کشی از حیوانات کاملاً با استثمار کارگران مرتبط است. شرایطی که کارگران تحت آن مجبور به فعالیت در دامداری‌های صنعتی هستند، نامناسب و ناپایدار است. خطرات و مشکلات جدی سلامتی که این کارگران با آن روبرو هستند تنها به برخورد با حیوانات شکنجه شده و به ستوه آمده محدود نمی‌شود. ما باید حوادث صنعتی را در نظر بگیریم - تجهیزاتی که از بین می‌روند، آفت‌کش‌ها، مواد دفعی و فضولاتی که

کارگران وارد آن می‌شوند، و ... فهرست ادامه دارد و می‌تواند وحشتناک‌تر باشد. باید به این نکته نیز اشاره کنیم که این مشاغل به‌طور عمده توسط افراد رنگین‌پوست انجام می‌شود. این کارگران اغلب کارگران مهاجر هستند و به دلیل وضعیت شهروندی خود، خشونت بی‌پایان را تحمل می‌کنند.

اتحادیه‌های کارگران دامداری به‌طور سیستماتیک فاقد کارایی هستند در حالی که به‌طور نامتناسبی از بیماری‌های مرتبط با قرار گرفتن در معرض مواد شیمیایی و PTSD (اختلال اضطراب پس از سانحه) ناشی از کار در این شرایطِ نفرت‌انگیز و خشونت‌آمیز رنج می‌برند. مورد دیگر غذاهای اصلاح شده‌ی ژنتیکی و هورمونی است که این کارگران مجبورند خانواده‌ی خود را به‌دلیل هزینه‌ی پایین با آن تغذیه کنند. فقرا همیشه بدترین غذاها را خورده‌اند و کارگران کم‌دستمزدِ امروزی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. غذاها به‌طور مرتب با مواد شیمیایی سفید می‌شوند (bleached) یا با محصولات پرکننده برش می‌خورند. ارزان‌ترین غذا برای ما بدترین غذاست، بیشترِ گوشت‌های کم‌هزینه دارای هورمون رشد هستند تا رشد را تسریع کنند، بنابراین گاو/خوک/مرغ و ماهی جوان‌تر و لاغرتر می‌توانند سریع‌تر تولید، قصابی و فروخته شوند. بنابراین اگر خودِ کار شما را نکشد، غذایی که از آن حاصل می‌شود این کار را خواهد کرد.

«کشاورزیِ مقیاس بزرگ» به رفاه کارگر یا پایداری محیط‌زیست اهمیت نمی‌دهد. آن‌ها صرفاً به رشد و توسعه‌ی سود می‌پردازند. این حرکتِ مداوم برای کسب سود منجر به شرایط غیرانسانی و فلاکت‌باری می‌شود که حیوانات و کارگران با آن مواجه هستند. کارگران برای استفاده از روش‌های [انسانی] برای قصابی آموزش ندیده‌اند؛ آن‌ها آموزش می‌بینند تا با سرعتی سرسام‌آور گوشت و (لاشه) تولید کنند. اکثر محصولات جانبی به شکل زباله تخلیه می‌شوند (که منجر به برخی از بزرگ‌ترین حاشیه‌های آلودگی جهان ما می‌شود)، یا می‌توان آن‌ها را در سایر «محصولات گوشتی مخلوط» مشکوک در بازارهای خواربارفروشی ارزان‌قیمت یافت. خیلی وقت پیش نبود که مردم در مورد مخلوط کردن گوشت اسب با محصولات گوشت گاو از سوی آلدی (نام تجاری سوپرمارکت زنجیره‌ای چندملیتی آلمانی-مترجم) برآشفته بودند. این یک روش معمولی برای صرفه‌جویی و کاهش هزینه‌ها است.

شکی نیست که این مشاغل، که به‌طور خاص بر شکنجه و قصابی سایر موجوداتِ حسمند متمرکز می‌شوند، بر روان کارگر تأثیر می‌گذارند. این اضطراب و کار وحشیانه هم از نظر روانی و هم از نظر جسمی به‌طور جدی آسیب‌زننده است. هیچ حیوان و انسانی نباید در آن شرایط زندگی کند، کار کند و بمیرد.

ج- ه: به این نظر که وگنیسم فردی یک راه‌حل فردگرایانه برای یک مشکل سیستمی است، چگونه پاسخ می‌دهید؟ یا اینکه اصرار بر وگنیسم فردی به‌عنوان مبنایی برای کنشگری در زمینه‌ی حیوانی معادل این است که بگوییم هر کسی که ماشین می‌راند نمی‌تواند با اقتصاد مبتنی بر سوخت فسیلی مخالف باشد، یا هر کسی که نایک می‌پوشد نمی‌تواند با بیگارخانه‌ها مخالف باشد؟

ب- ش: من فکر می‌کنم که هر کسی که درگیر و فعال در مبارزه برای جهانی بهتر است باید یک تحلیل سیستمی انتقادی داشته باشد. تصمیم یک فرد برای وگن یا گیاه‌خوار شدن، سرمایه‌داری قاتل محیط‌زیست را سرنگون نمی‌کند. با این حال، تلاش‌های هماهنگ، کارزارهای تحریم، و سایر ابتکارات جمعی، اقدامات راهبردی هستند که می‌توانند تأثیرگذار باشند. درحالی‌که یک انتخاب فردی دقیقاً امری فردی است، یک پاسخ جمعی خلاق می‌تواند به فعال شدن کسانی کمک کند که ممکن است به‌تنهایی همان انتخاب را انجام ندهند. زمان می‌برد تا مردم هنجارهای اجتماعی مانند خوردن گوشت را از یاد ببرند. این قابل‌درک است. کسی که گوشت می‌خورد همچنان می‌تواند برای مقاومت در برابر سرمایه‌داری سازمان‌دهی کند، با این حال فکر می‌کنم زمان آن فرارسیده است که بحث پیرامون رهایی حیوانات را به سمت استراتژی و تاکتیک‌های بیشتری سوق دهیم تا مردم را در مورد حذف گوشت از رژیم غذایی خود و پذیرش آن در ادامه برانگیزیم.

بدیهی است که در سرمایه‌داری «خارج شدن از شبکه» [خارج از سازوکار مناسبات غالب-مترجم] وجود ندارد. بنابراین ما به هر شیوه‌ای که بتوانیم می‌پوشیم، می‌خوریم، و جابه‌جا می‌شویم و هیچ‌کس که علیه هر بی‌عدالتی صحبت می‌کند، نباید به‌خاطر چیزی که می‌خورد، می‌پوشد، یا روش عبور و مرور خود، از انجام این کار شرمنده باشد. درحالی‌که این اقدامات ممکن است ریاکارانه به نظر برسند، ما نمی‌دانیم همه از کجا

می‌آیند، بنابراین هنگام صحبت از دیدگاه‌های سیاسی، ورود به یک گفت‌وگو به جای رویارویی همیشه بهترین راه است. ممکن است فردی که به‌تازگی در حال رادیکال شدن است از آخرین تخلفی که یک فروشنده‌ی لباس و غیره مرتکب شده است بی‌اطلاع باشد. مردم باید در پروژه‌های فعال پیش‌رو مورد استقبال قرار گیرند و در صورت بروز مسائل باید گفت‌وگو و بحثِ صبورانه انجام شود.

(البته مگر اینکه BDS (تحریم، سلب، طرد) را نقض کند، که باید آن لعنتی را متوقف کنیم.)

ج- ه: آیا سرمایه‌داری وگن ممکن است؟ چرا بله و چرا نه؟

ب-ش: پاسخ کوتاه من منفی است.

با در نظر گرفتن لابی‌گران Big Agra، صنعت گوشت وابسته به دامداری صنعتی، صید میگو/ صید نهنگ/ ماهیگیری (بخوانید اقیانوس‌های با آینده‌ی فاجعه‌بار) - این شرکت‌های بزرگ مؤسسات آمریکایی هستند. آن‌ها خود را به‌عنوان مشاغل خانوادگی معرفی می‌کنند که متعهد به ارائه‌ی «محصولات با کیفیت» با قیمت‌های مقرون‌به‌صرفه هستند. بسیاری از آن‌ها حتی به کارزارهای سبزشویی [نمایاندن محصولات و فرایندها به‌عنوان دوست‌دار محیط‌زیست در ظاهر - مترجم] مرتبط هستند! در تمام این مدت آن‌ها به هویت گوشت‌خواری افتخارآمیز که بسیاری از آمریکایی‌ها اتخاذ کرده‌اند کمک می‌کنند.

(فقط به همه‌ی محصولات بیکن لعنتی نگاه کنید. یا بهتر از آن، در هر جایی در جمع بگویید که وگن یا گیاه‌خوار هستید و از هر کس خواهید شنید که چرا نمی‌توانند بدون پنیر یا بیکن زندگی کنند. یا برگ‌های پنیری بیکن. این اتفاق اخیراً در محل کارم برای من رخ داده است - دوباره.)

راهبردهای بازاریابی و فروش آن‌ها به شرایط اجتماعی کمک می‌کند که منجر به مصرف گوشت می‌شود، درحالی‌که شرکت‌های لابی‌کننده‌ی آن‌ها با اعطای پول‌های غیرقانونی به «نمایندگان» دولتی اطمینان حاصل می‌کنند که دستور کار Big Agra و گوشت به‌طور مثبت پیش برده و محافظت می‌شود. این همبرگر ممکن است ارزان باشد، اما ریشه‌های ناپایدار و فریب‌کارانه‌ی آن را فقرا، کارگران و حیوانات با زندگی

خود پرداخت می‌کنند.

سرمایه‌داری نیاز به سرکوب و انقیاد جهان طبیعی برای گسترش خود دارد. به همین سادگی.

ج- ه: جیسون هریبال معتقد است که حیوانات باید بخشی از پرولتاریا در نظر گرفته شوند. باب تورس گفته است که چنین تعریفی تفاوت پتانسیل انقلابی میان کارگران حیوانی و انسانی را مبهم و غیرقابل درک می‌کند و حیوانات در واقع کالاهای زنده‌ی فوق‌استثمارشده هستند. موضع شما در این بحث چیست؟

ب-ش: من در این مورد با تورس هم‌نظر هستم، اگرچه به نظرم فقدان دانش و پژوهش زیادی در این بحث وجود دارد. حیوانات بخشی از پرولتاریا نیستند. آن‌ها قادر به خودکنشگری برای اهداف انقلابی نیستند - متوجه خواهید شد که من از عبارت رهایی حیوانات در جای دیگری در این مصاحبه استفاده می‌کنم. آن‌ها در اسارت هستند و زیستگاه‌های طبیعی‌شان در حال نابودی است. ما باید فرایندی را برای رهایی حیوانات از شرایط ناپایدار و سودمحور که در آن زندگی می‌کنند و می‌میرند، آغاز کنیم.

ج- ه: ریچارد سیمور سوسیالیست بریتانیایی گفته است که رابطه‌ی میان حیوانات و انسان‌ها در مارکسیسم کم‌تر مورد بررسی قرار گرفته است. موافقت می‌کنید؟ اگر چنین است، کمبود چه حوزه‌هایی به‌ویژه وجود دارد؟

ب-ش: قطعاً. من فکر می‌کنم که باید بهتر به مسئله‌ی «کالاهای زنده» بپردازیم. یک فوریت واقعی در پیوند دادن نظریه‌ی انقلابی به کاربرد عملی در سراسر طیف مبارزات وجود دارد.

ج- ه: آیا دیدگاه یا نظر دیگری وجود دارد که بخواهید بیان کنید؟

ب-ش: برای کسانی که در صف چپ هستند (که بدون شک) در مورد مصرف گوشت خود به دفاع خواهند پرداخت: این مربوط به عادات غذایی شخصی شما نیست. با این همه، این در مورد چارچوب‌بندی مجدد بحث است. به‌عنوان یک جنبش گسترده‌ی ضدسرمایه‌داری، ما باید خواهان حق داشتن غذاهای پایدار و مغذی باشیم. ما باید خواستار پایان دادن به غذاهای اصلاح‌شده‌ی ژنتیکی یا با تزریق هورمون باشیم. تمام مواد غذایی باید برای مصرف بی‌خطر باشند و بر محیط‌زیست تأثیر منفی نگذارند. همه

باید به بهترین چیزهایی که دنیای طبیعی ما ارائه می‌دهد دسترسی داشته باشند، مشروط بر این که اکوسیستم‌ها را به خطر نیندازد. ما باید از جهانی دفاع کنیم که در آن تمام موجودات حسمند امکان زندگی سالم و شکوفایی داشته باشند. فعالیت ذهنی و جسمی، هر کاری که ما به‌عنوان حیوان انسانی قادر به انجام آن هستیم، بستگی به نوع تغذیه‌ای دارد که دریافت می‌کنیم. زمان آن رسیده است که به این تلاش‌ها بپردازیم.

چرا این لعنتی اینقدر بحث برانگیز است که بگوییم عادات غذایی ما نباید ظالمانه باشد؟

۲

مصاحبه با انجمن سپیده‌دم

جان هوجشارتنر: آیا می‌توانید توضیح دهید که در صورت وجود، چه مشارکتی با چپ سوسیالیست یا آنارشیست در مفهوم گسترده‌تر داشته‌اید؟

انجمن سپیده‌دم: انجمن سپیده‌دم (اشاره به گفتاری به نام سپیده‌دم دارد که توسط نظریه‌پرداز انتقادی ماکس هورکه‌ایمر نوشته شده است، عنوان انگلیسی آن "Dawn" است) محصول یک تغییر دگرگون‌کننده‌ی اخیر در اولین و قدیمی‌ترین جریان چپ حقوق حیوانات و بعدها گروه آزادی حیوانات در آلمان به نام -Tierrechts-Aktion Nord (TAN) است. در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ در شهر هامبورگ در شمال آلمان تأسیس شد و در سطح سیاسی و همچنین نظری تغییراتی را تجربه کرد. چند سال پیش ما این گروه را از یک گروه تک‌موضوعی آزادی حیوانات به یک گروه اکوسوسیالیستی یا اکومارکسیستی تبدیل کردیم که کار سیاسی خود را بر ببنش نظری مارکس، انگلس و دیگر کمونیست‌های به‌اصطلاح سنتی مانند رزا لوکزامبورگ و نیز نظریه‌ی انتقادی مکتب فرانکفورت که شناخته‌شده‌ترین اعضای آن آدورنو، هورکه‌ایمر و مارکوزه بودند استوار می‌کند.

ما هنوز روی یک سری موضوعات مربوط به آزادی حیوانات کار می‌کنیم. سال گذشته (این مصاحبه در سال ۲۰۱۴ انجام شده است) به‌عنوان مثال نشست ملی برای جنبش چپ‌گرای حقوق حیوانات و آزادی حیوانات در آلمان ترتیب دادیم تا درباره‌ی نقد از جنبش خود، موضوعاتی را چون سیاست تک‌موضوعی، سیاست سبک زندگی، مصرف‌گرایی و غیره، و بحث در مورد رویکرد مارکسیستی به رهایی حیوانات بررسی کنیم. هدف ما تحلیل سرمایه‌ی صنعتی سازمان‌دهنده‌ی صنعت گوشت آلمان (که به‌رحال، قدرتمندترین صنعت مربوط در اتحادیه‌ی اروپا است) یا اندیشیدن به وظیفه‌ی تدوین یک رویکرد نظری اخلاقی نفی انقلابی در جهت رهایی حیوانات بود. در این نشست همچنین از رفقای دعوت کردیم که بخشی از جنبش حقوق حیوانات یا آزادی حیوانات نیستند: از جمله سخنگوی حقوق حیوانات بزرگترین حزب چپ آلمان DIE LINKE و دستیار رئیس حزب کمونیست آلمان (DKP). و ما خوشحال شدیم که آن‌ها آمدند و در مورد تجربیات خود با جنبش گفتگو کردند.

یکی از بخش‌های فرایند تحول ما، گسترش موضوعاتی است که با آن‌ها مواجه هستیم. بنابراین ما درگیر بحث‌ها و جنبش‌های مختلف چپ شدیم. برای مثال، از حزب کمونیست بریتانیا (CPGB) دعوت کردیم تا در مورد مبارزه‌ی سوسیالیستی در بریتانیا برای ترویج انترناسیونالیسم پرولتری گفت‌وگو داشته باشیم. ما با پروفیسور موشه زاکرمن از تل‌آویو نشستی در مورد درگیری در خاورمیانه و خودویرانگری صهیونیسم توسط سیاست‌های دولت اسرائیل داشتیم. ما بخشی از ائتلافی هستیم که می‌کوشد بحث‌های جناح چپ را در مورد موضوعات مختلف به‌عنوان مثال درگیری در اوکراین، بحران اقتصادی کنونی سرمایه‌داری یا توسعه‌ی اقتدارگرایانه‌ی در حال وقوع در آلمان و سایر کشورهای غربی ترویج کند.

ما همچنین درگیر سازمان‌دهی حمایت از بزرگ‌ترین اعتصاب تاریخ اخیر در هامبورگ بودیم که رسماً چندین ماه در یک شرکت کوچک به نام Neupack (یک تولیدکننده‌ی پلاستیک) به طول انجامید. متأسفانه به‌دلیل استراتژی تهاجمی مالک شرکت و استراتژی مماشات سوسیال‌دمکراتیک اتحادیه که تحت سلطه‌ی سوسیال‌دمکرات‌های راست است، این نبرد به شکست انجامید. بعلاوه برخی از ما در جنبش ضدجنگ آلمان کار می‌کنیم.

بنابراین، بدیهی است که ما به طرق مختلف با جنبش‌های مترقی آلمان در هم آمیخته‌ایم. همه‌ی مردم آنجا سوسیالیست یا آنارشیست نیستند. و صادقانه بگویم، آنارشیسم - اما نه تنها آنارشیسم - در آلمان به یک پدیده‌ی بسیار شیک و رادیکال تبدیل شده است که دانشجویان به گفتمان‌های خرده‌فرهنگی می‌پردازند یا حتی نومحافظه‌کاران پرچم قرمز و سیاه را همراه با پرچم اسرائیل تکان می‌دهند، زمانی که ارتش اسرائیل در غزه بمب می‌اندازد. بنابراین آنارشیسم در اینجا در واقع تا حد زیادی به بخشی از مشکل به جای راه‌حل تبدیل شده است. هیچ سنت پرشور واقعی، به‌عنوان مثال همچون دوروتی (آنارشیست اسپانیایی-مترجم) یا گلدمن (نویسنده‌ی آنارشیست-مترجم) دیگر وجود ندارد.

خط کلی ما این است که به بهترین معنا براساس آنچه رزا لوکزامبورگ سیاست واقعی انقلابی با تمام نیروهای مترقی از تمام شاخه‌های سیاسی (ضدامپریالیستی، ضدجنگ، مبارزات در شرکت‌ها، جنبش ضدمرفه‌نشینی) برای تشکیل یک جبهه از تمام نیروها (غیر پارلمانی و پارلمانی، اتحادیه‌ها و همچنین ابتکارات مردمی) علیه سرمایه‌داری گفت‌وگو کنیم. به این معنا ما در سطح ایدئولوژیک-فرهنگی و همچنین در سطح سیاسی-اقتصادی کار می‌کنیم. ما همچنین بر ادغام سیاست‌های اکوسوسیالیستی و آزادی حیوانات در دستور کار جنبش مترقی تأکید و اصرار داریم. اگر آزادخواهان حیوانات و کنشگران حقوق حیوانات واقعاً می‌خواهند بخشی از یک جنبش ضدسرمایه‌داری باشند که وضعیت فعلی امور را لغو می‌کند، باید مانند یک جنبش ضدسرمایه‌داری عمل کنند. بدون پراکسیس ضدسرمایه‌داری، این فقط لفاظی محض خواهد بود.

ج- هـ آیا راهی وجود دارد که از طریق آن گونه‌پرستی برای پیشبرد استثمار طبقاتی انسان مورد استفاده قرار گیرد؟ اگر چنین است، چگونه؟

ا-س: بله، راه‌هایی وجود دارد. گونه‌پرستی، به‌عنوان یک ایدئولوژی بورژوازی به معنای مارکسیستی کلاسیک به‌عنوان آگاهی کاذب تاریخی ضروری، وجود سرمایه‌داری را طولانی‌تر می‌کند، زیرا مانع از درک این موضوع می‌شود که ریشه‌های استثمار در کشتارگاه‌ها برای کارگران و همچنین حیوانات یکسان است. این را می‌توان به‌طور

مستقیم - نه تنها در کشتارگاه‌ها - مشاهده کرد. هنگامی که همکاران در اعتصاب هستند و شرایط کاری خود را با اشاره به حیوانات محکوم می‌کنند («ما باید مانند حیوانات کار کنیم») از یک طرف خشم قابل درک خود را بیان می‌کنند. اما از سوی دیگر، از حیوانات فاصله می‌گیرند و آن‌ها را در شرایط زندگی و کار وحشیانه‌ی خود رها می‌کنند. بنابراین آن‌ها درک نمی‌کنند که شرایط کاری‌شان، آنچه مربوط به حیوانات است و رنج‌های اجتماعی آن‌ها، ریشه‌های مشترک دارد.

گونه‌پرستی همچنین خود بیگانگی انسان را تداوم می‌بخشد زیرا باعث می‌شود انسان‌ها تظاهر کنند که چیزی کاملاً متفاوت از حیوانات هستند. بدین ترتیب نیازهای حیوانی و طبیعی انسان را که آشکارا در تاریخ تمدن غرب مورد سرکوب قرار گرفته است، نفی می‌کند. رفیق ما مارکو مائوریتزی، فیلسوف ایتالیایی، زمانی گفت که اولین قربانی گونه‌پرستی، حیوان انسانی است. این امر امروزه نیز صادق است، اما در مقیاسی بسیار بالاتر از آغاز عمر انسان.

ج- ه: به این نظر که وگنیسم فردی یک راه‌حل فردگرایانه برای یک مشکل سیستمی است، چگونه پاسخ می‌دهید؟ یا اینکه اصرار بر وگنیسم فردی به‌عنوان مبنایی برای کنشگری در زمینه‌ی حیوانی معادل این است که بگوییم هر کسی که ماشین می‌راند نمی‌تواند با اقتصاد مبتنی بر سوخت فسیلی مخالف باشد، یا هر کسی که نایک می‌پوشد نمی‌تواند با بیگارخانه‌ها مخالف باشد؟

ا- س: یکی از ناکامی‌های بزرگ جنبش‌های حقوق حیوانات و آزادی حیوانات تا به امروز، تمرکز یک‌جانبه بر یک انقلاب فرهنگی، یعنی تغییر سبک زندگی فردی به‌عنوان ابزار اصلی دستیابی به جامعه‌ای عاری از استثمار حیوانات بوده است. ما فکر می‌کنیم که این راهبرد آشکارا شکست خورده و مسیر اشتباهی بوده است، به‌ویژه پس از آن که نظام جهانی سرمایه‌داری جنبش‌های خرده‌فرهنگی را که پس از شورش دانشجویان در سال ۱۹۶۸ ظاهر شد، در هم آمیخت. تصور این که سرمایه‌داران از کشتن حیوانات صرفاً به این دلیل که ما خرید محصولات حیوانی را تحریم می‌کنیم دست بردارند، یک ایدئولوژی مبتنی بر مصرف‌کننده است که براساس تفسیر نادرست از سرمایه‌داری بنا شده است. این تقاضا نیست که تعیین می‌کند چه چیزی فروخته شود، بلکه شرکت‌های

سرمایه‌داری هستند که آنچه را که می‌خواهند و تولید می‌کنند ارائه می‌کنند. ما باید بر تولید و نیروهای مولد کنترل داشته باشیم تا در یک فرایند دموکراتیک تصمیم بگیریم که چه چیزی باید تولید شود و چه چیزی تولید نشود. رفیقی یک بار در یک بحث گفت: «ما باید صاحب کشتارگاه‌ها شویم تا آن‌ها را تعطیل کنیم.» و ما فقط با مبارزه‌ی طبقاتی می‌توانیم به آن دست یابیم، نه با رویکرد مصرف‌گرایانه‌ی فردگرا. با تحلیل سایر جنبش‌های سبز می‌توانیم چیزهای زیادی یاد بگیریم. اکثریت سیاست طبقاتی را کنار گذاشته‌اند و در نتیجه به نوسازی سرمایه‌داری و گسترش پایه‌های فرهنگی هژمونی و رضایت بورژوازی کمک کرده‌اند.

از سوی دیگر، تحریم به‌طور کامل می‌تواند به‌عنوان یک عنصر جدایی‌ناپذیر از یک رویارویی مستقیم، به‌عنوان مثال یک آزمایشگاه تست حیوانی معنا داشته باشد. بنابراین ما مخالف استفاده از تحریم برای دستیابی به برخی اهداف واقع‌بینانه در مبارزه نیستیم، اما این ایده را رد می‌کنیم که با وگن شدن یکی بعد از دیگری دوستان می‌توان جامعه‌ی سرمایه‌داری را تغییر داد. بدیهی است که ما همچنان بر رژیم غذایی وگن اصرار داریم و وگنیسم را بدین لحاظ به‌عنوان یک سبک زندگی جایگزین کنار نگذاشته‌ایم. برای سیاسی کردن قتل میلیون‌ها حیوان، هنوز بهترین راه نه گفتن به خوردن اجساد مرده‌ی سایر موجودات حسمند است. جدای از آن، اشاره به این نکته نیز منطقی است که سرمایه‌داری نیازهای کاذب تولید می‌کند و مصرف گوشت امروزه، حداقل در مراکز سرمایه‌داری، یکی از این نیازهای کاذب است. و البته، اگر واقعاً متقاعد شده‌اید که سایر موجودات حسمند نباید به‌خاطر سود کشته شوند و حیوانات حق زندگی دارند، اجساد یا بخش‌هایی از آن‌ها را مصرف نکنید. زیرا تا زمانی که در ماشین مرگ شرکت کنید، بخشی از آن هستید. بنابراین، نه گفتن، زمانی که دیگران به استثمار و کشتار ادامه می‌دهند، مسئله‌ی همبستگی و نشان‌دهنده‌ی دیدگاه شماست.

ج- ه: آیا سرمایه‌داری وگن ممکن است؟ چرا بله و چرا نه؟

ا-س: یک «سرمایه‌داری وگن» و همچنین «سبز شدن سرمایه‌داری» امکان‌پذیر است. می‌توان موج عظیم مصرف‌گرایی سبز را در آلمان مشاهده کرد. وگنیسم و

گیاه‌خواری به‌عنوان سبک‌های زندگی معمولاً پذیرفته نشده‌اند، اما درجه‌ی پذیرش در حال حاضر در جامعه‌ی آلمان بالاتر از هر زمان قبلی است. کافه‌های وگن، رستوران‌ها و کتاب‌های آشپزی مانند قارچ در همه‌جا به وجود می‌آیند. ما حتی یک سوپرمارکت زنجیره‌ای وگن داریم (که اتفاقاً بسیار گران است). از یک طرف، این یک پیشرفت لذت‌بخش است، زیرا دور شدن از گوشت، شیر و سایر محصولات حیوانی و متقاعد کردن مردم برای تلاش برای زندگی وگن آسان‌تر می‌شود. اما از سوی دیگر، مشکلی را که قبلاً در مورد وگنیسم وجود داشت، تقویت می‌کند. «صنعت وگن» در حال رشد از وگنیسم به‌عنوان گزینه‌ی دیگری برای سبک زندگی در موزاییکِ نولیبرالی هویت‌های احتمالی (سوء) استفاده، و آن را کاملاً غیرسیاسی می‌کند تا با غذا، لباس، و سایر موارد «سالم‌تر»، «از نظر اجتماعی و زیست‌محیطی عادلانه‌تر» و غیره درآمد کسب کند - اخلاق به‌عنوان یک استراتژی بازاریابی سرمایه‌ی سبز. از این نظر، وگنیسم - البته در مقیاس نسبتاً کوچک - به یکی دیگر از ایده‌های کسب‌وکار نوپا تبدیل شده است که بار دیگر توانایی شگفت‌انگیز سرمایه‌داری را در جذب خرده‌فرهنگ‌های مقاوم با ایجاد تجارت از آن‌ها اثبات کرده است. برای مثال: یکی از موفق‌ترین سودجویان از گرایش سبک زندگی وگن در بخش‌های آلمانی‌زبان اروپای غربی، آتیلا هیلدمن است که آشپز است و کتاب‌های آشپزی مختلفی منتشر کرده است که در آن‌ها نشان می‌دهد که از طریق وگنیسم توانسته است وزن زیادی را از دست بدهد. او در نهایت از این راه ثروتمند شد (او یک پورشه سوار می‌شود و دوست دارد در مصاحبه‌ها با آن بچرخد). همین مرد از تأکید بر این که وگنیسم امری سیاسی نیست و خواهان فاصله گرفتن از کنشگران «پلید» و «بد» است، خسته نمی‌شود. و البته او یک کلمه در مورد این واقعیت نمی‌گوید که تجارت او فقط به این دلیل رونق می‌گیرد که این کنشگران در دهه‌های گذشته برای وگنیسم مبارزه کرده‌اند.

با این حال، یک صورت‌بندی سرمایه‌دارانه که در آن جامعه‌ی انسانی با حیوانات و طبیعت آشتی داشته باشد، غیرممکن است. رهایی انسان‌ها و حیوانات در نهایت تنها با لغو سرمایه‌داری امکان‌پذیر است. هرگز سرمایه‌داری سبز، یا سرمایه‌داری که در آن تمام حیوانات آزاد باشند، به معنای دقیق و واقعی وجود نخواهد داشت. سرمایه‌داری سبز یک نقض غرض است، همان‌طور که «سرمایه‌داری وگن». تا زمانی که بتوان با

تولید گوشت سود به دست آورد، سرمایه‌داران آن را تولید خواهند کرد. آن‌ها همچنین ابزارهای بسیار مؤثرتری برای ایجاد نیاز کاذب به مصرف حیوانات، به‌منظور فروش محصولاتشان، نسبت به گسترش مصرف‌گرایی و گن دارند. و حتی می‌توانیم جلوتر برویم. همان‌طور که می‌توانیم از سنت اکوسوسیالیسم بیاموزیم، سرمایه‌داری بر ضرورت افزایش سود استوار است و افزایش سود معادل افزایش تخریب طبیعت به‌عنوان یک کل است. رشد اقتصادی سرمایه‌داری و تخریب طبیعت از جمله حیوانات به‌هم جوش خورده است.

متأسفانه، بسیاری از کنشگران حقوق حیوانات و حامیان رفاه حیوانات برای سرمایه‌داری و گن تبلیغ می‌کنند، اگرچه، از نظر ذهنی، آن‌ها فقط «می‌خواهند کاری برای حیوانات انجام دهند». با این شکل از سیاست خرده‌بورژوازی، آن‌ها بازاریابی رایگان برای صاحب‌کاران جدید انجام می‌دهند. در آلمان، ما تجربه‌ای با این نوع توسعه داریم، زیرا حزب سبز نشان داده است که وقتی از یک - حداقل تا حدی - نمایندگی جنبش‌های اجتماعی به انجمن سخنرانان یک جناح سبز جدید سرمایه‌تزل می‌یابد، چه اتفاقی برای یک حزب می‌افتد.

ج- هن: جیسون هریال معتقد است که حیوانات باید بخشی از پرولتاریا در نظر گرفته شوند. باب تورس گفته است که چنین تعریفی تفاوت پتانسیل انقلابی میان کارگران حیوانی و انسانی را مبهم و غیرقابل درک می‌کند و حیوانات در واقع کالاهای زنده‌ی فوق‌استثمار شده هستند. موضع شما در این بحث چیست؟

ا-س: حیوانات بخشی از پرولتاریا نیستند. این در اختیار نظریه‌پردازان، متفکران یا کنشگران نیست که چیزی را تعریف کنند که حیوانات بخشی از آن باشند. ما به‌عنوان ماتریالیست‌های تاریخی باید پراکسیس اجتماعی عینی تاریخی را تحلیل کنیم و نشان دهیم که عوامل و ابژه‌های مختلف چه جایگاهی را دارا هستند. علاوه بر این، ما باید تفاوت‌های طبیعی و تدریجی مختلف بین انسان و حیوان و همچنین بین حیوانات را بپذیریم.

اول، برای تعریف اینکه چه کسی به پرولتاریا تعلق دارد و چه کسی به آن تعلق ندارد، باید بفهمیم سرمایه‌داری چگونه کار می‌کند. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری اساساً مبتنی

بر روابط بینانسانی است که با یکدیگر واسطه می‌شوند. از یک طرف ما رابطه‌ی بازار را داریم. همه‌ی انسان‌ها کالاها را در بازار خرید و فروش می‌کنند و با این کار ناخواسته کار اجتماعی را سازمان‌دهی می‌کنند. از سوی دیگر ما در فرایند تولید رابطه‌ی طبقاتی را داریم که روابط ظاهراً برابر بازار را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. سرمایه‌داران نیروی کار کارگران را می‌خرند تا به آن‌ها اجازه دهند کالا تولید کنند و با این کار امکان تولید ارزش اضافی را فراهم می‌کنند. رابطه‌ی طبقاتی فقط به این دلیل وجود دارد که نیروی کار نیز کالایی است که در بازار فروخته و خریده می‌شود.

اگر اکنون به حیوانات نگاه کنید، مهم نیست از کدام نوع، به راحتی می‌توانید ببینید که حیوانات نیروی کار خود را نمی‌فروشند، چیزی که مشخصاً اکثر آن‌ها واجدش هستند. آن‌ها همچنین وسایل معیشت خود را در بازار نمی‌فروشند و نمی‌خرند. بنابراین، با عوامل تعیین‌کننده‌ی اجتماعی عینی ارائه‌شده توسط شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، حیوانات به‌عنوان بخشی از پرولتاریا دیده نمی‌شوند. بنابراین، اگرچه حیوانات و کارگران هر دو مورد ستم و استثمار سرمایه‌داران هستند، اما به اشکال مختلف مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند. فقط همین واقعیت ساده که آن‌ها مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند برای در نظر گرفتن حیوانات به‌عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر کافی نیست.

دوم، ما سطوح مختلفی از ظرفیت‌های طبیعی داریم. طبقه‌ی کارگر - حداقل به‌طور بالقوه - می‌تواند جامعه‌ی ما را کنترل و سازمان‌دهی کند. می‌تواند و باید رابطه‌ی ما با طبیعت و حیوانات را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت سازمان‌دهی کند. حیوانات نمی‌توانند این کار را انجام دهند. و قادر نیستند خود را از ستم و استثمار سرمایه‌داری که ابژه‌ی آن‌ها هستند رهایی بخشند. آن‌ها نمی‌توانند سازمانی برای نبرد طبقاتی بنا کنند، حتی اگر از خود در برابر درد و خشونت دفاع کنند. بنابراین، حیوانات موضوع رهایی هستند و نه عامل آن، درحالی‌که پرولتاریا و طبقات به حاشیه رانده شده - حداقل به‌طور بالقوه - عامل انقلاب هستند.

ما میل با انگیزه‌ی سیاسی در نظر گرفتن حیوانات به‌عنوان افرادی فعال و با استقامت را درک می‌کنیم. اما بین جنگِ گاوی در کشتارگاه که در تقلا در برابر قتل قریب‌الوقوع خود به دلیل این احساس که واقعاً اتفاق وحشتناکی قرار است رخ دهد و مبارزه‌ی طبقاتی سازمان‌یافته تفاوت وجود دارد.

ج- هر ریچارد سیمور سوسیالیست بریتانیایی گفته است که رابطه‌ی میان حیوانات و انسان‌ها در مارکسیسم کم‌تر مورد بررسی قرار گرفته است. موافقید؟ اگر چنین است، کمبود چه حوزه‌هایی به‌ویژه وجود دارد؟

ا-س: بله و خیر. از یک سو مارکس، انگلس و دیگر مارکسیست‌های سنتی و نیز مارکسیست‌های اصیل غربی به‌طور خاص به رابطه‌ی بین حیوانات و انسان‌ها پرداخته‌اند. از سوی دیگر، آن‌ها نکات زیادی را ارائه کردند و روی موضوعات زیادی کار کردند که به ما کمک می‌کند تا رابطه‌ی بین حیوانات و انسان‌ها را بسیار بهتر از پساساختارگرایان و جریان‌های مختلف آن‌ها که بر مطالعات انتقادی انسان-حیوان یا حیوانی در دانشگاه‌های غربی سلطه دارند درک و مفهوم‌سازی کنیم.

از کار مارکس و انگلس می‌توانیم این برداشت را داشته باشیم که هیچ رابطه‌ای بین «انسان‌ها» و «حیوانات» وجود ندارد. از آنجایی که سازمان‌دهی تاریخی مشخص کار اجتماعی نقطه‌ی محوری هر صورت‌بندی تاریخی است، جایگاه خود را در آن به همه‌چیز تخصیص می‌دهد. در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، حیوانات به‌عنوان مواد خام قابل استثمار، به‌عنوان ابزار تولید، مانند کل طبیعت تلقی می‌شوند که کیفیت‌های ویژه‌ی آن‌ها فقط تا آنجایی که به فرایند تولید و سودآوری مربوط می‌شود، معنا دارند. و در سرمایه‌داری، سرمایه‌داران، نه «انسان‌ها»، حیوانات را برای کسب سود استثمار می‌کنند و می‌کشند.

البته کارگران در کشتارگاه‌ها، آزمایشگاه‌ها و غیره با سرمایه‌داران همکاری می‌کنند. اما آن‌ها این کار را بیش از هر چیز به‌این دلیل انجام می‌دهند که برای زنده ماندن باید نیروی کار خود را بفروشند. و همچنین توسط سرمایه‌داران-البته به روشی دیگر- استثمار می‌شوند. اما ما حداقل متوجه می‌شویم که در جوامع سرمایه‌داری، سرمایه‌داران در یک سو و کارگران و حیوانات در سوی دیگر هستند. به‌ویژه «سرمایه‌ی» مارکس به ما کمک می‌کند تا بفهمیم تمام منابع ثروت توسط سرمایه‌داران استثمار می‌شوند. مارکس و انگلس با دادن جهت‌گیری اولیه برای یافتن این بینش‌ها، نکات بیشتری را نسبت به بسیاری از آثاری که مستقیماً بر رابطه‌ی آن‌ها متمرکز شده‌اند، برای نظریه‌پردازی مناسبات بین حیوانات و انسان‌ها ارائه کرده‌اند.

اما این درست است که ما باید با ابزارهایی که همه‌ی آن اندیشمندان بزرگ مترقی برای ما به ارث گذاشته‌اند، دوباره بیندیشیم و درک خود را از رابطه‌ی انسان- حیوان گسترش دهیم. به‌عنوان مثال، آدورنو و هورکهایمر روند دیالکتیکی تمدن را توصیف و نقد کردند. تحلیل اشکال مختلف تاریخی استثمار و سرکوب حیوانات در صورت‌بندی‌های اجتماعی مختلف بسیار مفید خواهد بود تا بفهمیم شکل سرمایه‌داری کنونی چگونه تکامل یافته است و چگونه ایدئولوژی‌های تاریخی از ایدئولوژی‌های کنونی متمایز می‌شوند. کار درخور توجه و مهم دیگری که باید انجام دهیم این است که پراکسیس واقعی بهره‌کشی از حیوانات را تحلیل کنیم. باید بینش مارکس و انگلس را در صنعت گوشت به کار ببریم. باید به «سرمایه‌ی گوشتی» و نقش آن در شکل‌گیری روابط امپریالیستی بین کلان‌شهر و نواحی اقماری پردازیم. همچنین نیاز به بررسی اشکال ایدئولوژیک تفکر کارگران در صنعت گوشت داریم. پروژه‌ی مهم دیگری که می‌توانیم از کلاسیک‌ها برای آن استفاده کنیم می‌تواند ترسیم یک فلسفه‌ی اخلاق منفی انقلابی باشد. آدورنو، مارکوزه و لوکزامبورگ بینش‌های پرباری را ارائه می‌دهند. نیاز به کاوش و جست‌وجوی توضیحاتی وجود دارد که چگونه اشکال ایدئولوژیک گونه‌پرستی دقیقاً از پایگاه اقتصادی سیاسی استثمار حیوانات در سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد. همچنین می‌توانیم از کار گرامشی برای درک نقش سرمایه‌ی گوشتی و متحدان سیاسی آن در ساختن سیاسی هژمونی بورژوازی استفاده کنیم. همان‌طور که می‌بینید، پروژه‌های زیادی وجود دارد که باید دنبال کنیم که کلاسیک‌ها با آن‌ها سروکار نداشته‌اند و - حتی تأسف‌آورتر - حتی اکوسوسیالیست‌های امروزی هنوز با آن‌ها برخورد نکرده‌اند.

ج- هـ: برداشت ماتریالیستی از تاریخ چگونه بر دیدگاه شما در مورد این که چگونه می‌توان به آزادی حیوانات دست یافت، تأثیر می‌گذارد؟

ا-س: براساس ماتریالیسم تاریخی آزادی حیوانات با مبارزه‌ی جمعی طبقه‌ی کارگر حاصل می‌شود. در غیر این صورت رابطه‌ی آشتی‌یافته بین جامعه از یک سو و طبیعت و حیوانات از سوی دیگر وجود نخواهد داشت. این حقیقتی ساده است. همان‌طور که در بالا اشاره کردیم، هیچ راهی برای رهایی حیوانات با مصرف‌گرایی، تاکتیک‌های

فردگرایانه و سیاست تک‌موضوعی وجود ندارد، زیرا مشکل اساسی در جامعه‌ی ما که سرمایه‌داران را به کشتن حیوانات وامی‌دارد، سرمایه‌داری است. و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نظامی است که قرار است به معنای واقعی کلمه همه‌چیز را در فرایند کسب سود برای طبقه‌ی حاکم مستقر و ادغام کند. بنابراین پاسخ را تنها می‌توان به‌عنوان یک تلاش جمعی در همه‌ی اقشار جامعه در برابر دشمن مشترک داد.

بینش دیگری که می‌توانید از ماتریالیسم تاریخی بیاموزید این است که استثمار ابتدا یک مسئله‌ی پراکسیس اجتماعی و سپس امری مربوط به ایدئولوژی‌ها و فرهنگ است. حیوانات به‌دلیل گونه‌پرستی یا دوگانگی عقل و طبیعت مورد استثمار قرار نمی‌گیرند. ایدئولوژی‌های بورژوازی مانند آن فقط به‌دلیل استثمار حیوانات وجود دارد. به همین دلیل است که ساختارزدایی و سایر رویکردهای ایده‌آلیستی مانند سینگر، ریگان و غیره شکست می‌خورند. نمایندگان سیاسی و نظری آن جریانات تمایل دارند در سطح ظاهر بمانند. بنابراین آن‌ها از این نکته غافل هستند که برای رهایی حیوانات چه باید کرد.

این بدان معنا نیست که اندیشمندان باید از انتقاد از ایدئولوژی‌ها دست بردارند. نقد ایدئولوژی ضرورتی است که نمی‌توانیم آن را کنار بگذاریم، زیرا اشکال مختلف آگاهی کاذب، ستم و بهره‌کشی سیاسی-اقتصادی را پوشیده و مشروع می‌سازد. از این رو مردم را از آگاهی نسبت به وضعیت خود، وضعیت حیوانات و نابودی طبیعت دور می‌کنند.

۳

مصاحبه با فردیا اوبراین عضو جنبش همبستگی کارگران، یک سازمان آنارشیست مستقر در ایرلند

جان هوجشارتنز: سیاست اقتصادی خود را چگونه توصیف می‌کنید؟ آیا شما سوسیالیست هستید؟ آیا خود را مارکسیست، آنارشیست، سوسیال‌دموکرات یا چیز دیگری می‌دانید؟

فردیا اوبراین: من یک آنارشیست یا سوسیالیست لیبرترین هستم. من پذیرای بسیاری از اشکال آنارشیسم از جمله کمونیسم و متقابل‌گرایی (mutualism) هستم. من در ۱۷ سالگی به یک حزب تروتسکیست پیوستم، اما یک سال بعد آن را ترک کردم، زیرا آن را بیش از حد اقتدارگرا، اصلاح‌طلب و ناآگاه می‌دیدم. سپس آنارشیست شدم و در ۲۱ سالگی به جنبش همبستگی کارگران پیوستم. من یک عضو جدید هستم و تنها درگیری اندکی در چپ آنارشیست داشته‌ام.

ج- ه: دیدگاه شما در مورد حیوانات در چپ سوسیالیست یا آنارشیست چگونه دریافت شده است؟

ف-ا: دیدگاه‌های من در مورد حیوانات غیرانسان در چپ تقریباً به همان شکل خارج از آن دریافت شده است: برخی همدل هستند، برخی بی‌تفاوت، برخی تمسخرآمیز. اگرچه وگنیسم در محیط آنارشیستی بیشتر از معمول نشان داده شده است و شرایطش به‌خوبی تسهیل می‌شود (غذاهای وگن در بسیاری از رویدادها و غیره).
ج- ه: آیا سازمان شما موضع رسمی در مورد بهره‌کشی از حیوانات از هر نوعی دارد؟ اگر نه، آیا این چیزی است که خواهان تغییرش هستید؟ اگر چنین است، چگونه می‌توانید این کار را انجام دهید؟

ف-ا: فکر نمی‌کنم جنبش همبستگی کارگران (WSM) موضع رسمی در مورد بهره‌کشی غیرانسانی داشته باشد. من فکر می‌کنم خوب است که WSM حداقل رسماً آن را محکوم کند، زیرا رنج غیرانسانی تحمیل شده توسط انسان‌ها بزرگ‌ترین منبع رنج در سیاره است و ارتباط آشکاری با دولت و سرمایه‌داری دارد. با این حال، با توجه به اینکه گوشت‌خواران در اکثریت هستند، بعید است که این اتفاق بیفتد.

من فکر می‌کنم که جنبش آزادی‌خواه حیوانات و جنبش سوسیالیستی آزادی‌خواه لزوماً به هم مرتبط هستند و باید با هم کار کنند. با این حال، آن‌ها به همان دلایلی که جنبش حقوق دگرباشان جنسی و جنبش سوسیالیستی برای مدت طولانی ادغام نشدند (تعصب خود مبارزان سوسیالیست) تقسیم‌شده باقی می‌مانند.

ج- ه: آیا راهی وجود دارد که از طریق آن گونه‌پرستی برای پیشبرد استثمار طبقاتی انسان مورد استفاده قرار گیرد؟ اگر چنین است، چگونه؟

ف-۱: این ایده که ظلم نسبت به غیر انسان‌ها ظلم نسبت به انسان‌ها را تقویت می‌کند، یک ایده‌ی قدیمی است. بنتام و کانت از جمله کسانی هستند که این را گفتند. همچنین، مفهوم غیرانسانی‌سازی برای گونه‌پرستی امری حیاتی است. تا زمانی که حوزه‌ای خارج از «انسانیت» وجود دارد که ما آن را برای خشونت، قتل، و استثمار مناسب می‌دانیم، انسان‌ها بر اساس همان روانشناسی معیوب رنج خواهند برد. گونه‌پرستی در مورد مرزبندی دلخواهانه‌ی قربانیان است، بنابراین به‌طور طبیعی نژادپرستی، زن‌ستیزی و غیره را تغذیه می‌کند. باین‌حال، فکر می‌کنم این انتقاد تنها بخش کوچکی از ادعای علی‌ه گونه‌پرستی است.

ج- ه: به این نظر که وگنیسم فردی یک راه‌حل فردگرایانه برای یک مشکل سیستمی است، چگونه پاسخ می‌دهید؟ یا اینکه اصرار بر وگنیسم فردی به‌عنوان مبنایی برای کنشگری در زمینه‌ی حیوانی معادل این است که بگوییم هر کسی که ماشین می‌راند نمی‌تواند با اقتصاد مبتنی بر سوخت فسیلی مخالف باشد، یا هر کسی که نایک می‌پوشد نمی‌تواند با بیگارخانه‌ها مخالف باشد؟

ف-۱: «وگنیسم فردی» در عمل به معنای پرداخت نکردن به انسان‌های دیگر برای کشتن یا شکنجه‌ی موجودات حسمند است. فقط به این دلیل که مشکل سیستمی است، به این معنا نیست که فرد مسئول مشارکت در آن نیست، به‌خصوص که قتل و اعمال ستم بر سایر حیوانات برای بقای انسان غیرضروری است. واقعیت این است که ما مسئول آسیب‌هایی هستیم که در آن سهیم هستیم، اما در جامعه‌ی مدرن تحریم همه‌چیز بسیار سخت است. این جاست که اقدام جمعی مطرح می‌شود. باین‌حال، درک من از وگنیسم، زندگی کردن آن نوع زندگی است که تا حد امکان از رنج و عذاب جلوگیری می‌کند، و این به‌طور طبیعی شامل مبارزه با دیگران برای تغییر سیستماتیک است.

اما ارائه‌ی چنین استدلالی علی‌ه «وگنیسم فردی»، تلاش برای رسیدن به کمالی است که می‌تواند شما را از دستیابی به چیزی که هنوز کاملاً خوب است باز دارد. واقعیت این است که «وگن فردی» بودن در مقایسه با، برای مثال، بایکوت شرکت‌هایی که از بیگارخانه‌ها استفاده می‌کنند، از رنج بسیار زیادی جلوگیری می‌کند. بایکوت کردن نایک لزوماً به کودک شاغل در بیگارخانه کمک نمی‌کند، اما نخریدن آن مرغ به

این معناست که یک مرغ کم‌تر به‌خاطر شما مرده است. در نهایت، اگر ما در مورد انسان‌هایی صحبت کنیم که ده‌ها میلیارد از آن‌ها کشته می‌شوند، زنده‌زنده پوست‌شان کنده، در قفس‌های کوچک حبس و در بدو تولد از مادرشان جدا می‌شوند، فقط برای این‌که بتوانند خورده شوند و غیره، آیا این انسان‌ها همان استدلال را مطرح می‌کنند؟ بدیهی است که نه. این نقش گونه‌پرستی است.

ج- ه: آیا سرمایه‌داری وگن ممکن است؟ چرا بله و چرا نه؟

ف- ا: من مطمئن هستم که سرمایه‌داری وگن به‌طور منطقی امکان‌پذیر است، اما قطعاً در عمل نه. وگن‌های غیرادیکال باید بدانند که دولت و سرمایه‌داری دو مورد از خصمانه‌ترین نهادها برای حیوانات غیرانسانی هستند. یارانه‌های دولتی به‌طور ساختگی از تولیدکنندگان گوشت، لبنیات و چرم حمایت می‌کند، کنشگران حقوق حیوانات را از مستندسازی تخلفات منع، و از پلیس برای جلوگیری از توقف مستقیم آن‌ها استفاده می‌کند (بسیار شبیه به پلیس نازی در مواجهه با مقاومت). انگیزه‌ی سود، بزرگ‌ترین دشمن زندگی حسمند روی زمین است. دامداری‌های صنعتی بزرگ‌تر و جهنمی‌تر می‌شوند زیرا سرمایه‌داران خواهان کسب سود بیشتر و بیشتری هستند. همان منطق غیرانسانی سرمایه که کودکان انسانی را در بیگارخانه‌ها به کار وامی‌دارد، خوک‌ها را در کشتارگاه حبس می‌کند. به همین دلیل است که من آنارشسیسم و وگنیسم را یکسان می‌بینم، مبارزه‌ای واحد علیه ظلم.

ج- ه: جیسون هریبال معتقد است که حیوانات باید بخشی از پرولتاریا در نظر گرفته شوند. باب تورس گفته است که چنین تعریفی تفاوت پتانسیل انقلابی میان کارگران حیوانی و انسانی را مبهم و غیرقابل درک می‌کند و حیوانات در واقع کالاهای زنده‌ی فوق‌استثمارشده هستند. موضع شما در این بحث چیست؟

ف- ا: من فکر نمی‌کنم که در نظر گرفتن غیر انسان‌ها به‌عنوان بخشی از پرولتاریا مفید باشد. فکر می‌کنم مناسب‌تر است که سایر حیوانات را برده در نظر بگیریم. یک الاغ با انسان قرارداد نمی‌بندد و مزدی دریافت نمی‌کند. آن‌ها از خود هیچ حق مالکیتی ندارند. من موافقم که توجه به این نکته مهم است که غیرانسان‌ها واجد ظرفیتی برای

رهایی خود نیستند، و باید به گونه‌ای متفاوت در مورد آن‌ها فکر کنیم (همان‌طور که انتظار نداریم کودکان انسانی خودشان را آزاد کنند). در واقع، من قبلاً عبارت «کالاهای زنده‌ی فوق‌استثمارشده» را نشنیده بودم، اما فکر می‌کنم بسیار مناسب است. بسیاری از غیرانسان‌ها در مقوله‌ای خاص خود قرار می‌گیرند. کار آن‌ها کالا نیست، گوشت، پوست و سایر اجزای آن‌ها کالا است، و حسمندی آن‌ها اغلب حتی مورد تأیید قرار نمی‌گیرد (چه رسد به اینکه به آن‌ها توجه شود).

۴

مصاحبه با جودی هیثماری، عضو سازمان بین‌المللی سوسیالیست، مستقر در ایالات متحده

جان هوچشارتنر: سیاست اقتصادی خود را چگونه توصیف می‌کنید؟ آیا شما سوسیالیست هستید؟ آیا خود را مارکسیست، آنارشویست، سوسیال‌دموکرات یا چیز دیگری می‌دانید؟

جودی هیثماری: من یک مارکسیست انقلابی هستم، به این معنا که از طریق سازمان‌دهی مردمی از پایین‌به‌بالا، برای جهانی عاری از استثمار مبارزه می‌کنم، جایی که منابع جهان نیازهای انسان را برآورده می‌کند و افراد درگیر کار جامعه را به‌صورت دموکراتیک اداره می‌کنند.

ج- ه: آیا می‌توانید توضیح دهید که در صورت وجود، چه مشارکتی با چپ سوسیالیست یا آنارشویست در مفهوم گسترده‌تر داشته‌اید؟

هیثماری: من حدود هفت سال است که یک سوسیالیست سازمان‌یافته و سه سال است که عضو سازمان بین‌المللی سوسیالیست (ISO) هستم. من بر سر موضوعات مجازات اعدام و مسائل کوئیرها رادیکال شدم. در سال ۲۰۰۷ در کارزار پایان دادن به مجازات اعدام شرکت کردم و در سال ۲۰۰۸ با توسعه‌ی سازمان‌یابی خود وارد مبارزات دگرباشان شدم و به آرامی به‌عنوان یک سوسیالیست شناخته شدم. دیدگاه من به‌عنوان یک مارکسیست بین سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۸ تثبیت شد و در سال ۲۰۱۱ به ISO

پیوستم.

هوچشارتنر: با دیدگاه شما در مورد حیوانات در چپ سوسیالیست یا آنارشیست چگونه برخورد شده است؟ آیا سازمان شما موضع رسمی در مورد بهره‌کشی از حیوانات از هر نوعی دارد؟ اگر نه، آیا این چیزی است که خواهان تغییرش هستید؟ اگر چنین است، چگونه می‌توانید این کار را انجام دهید؟

هیثممار: بسیاری از اعضای سازمان من بر این باورند که چون حیوانات غیرانسانی قادر به رهایی خود نیستند، این نبردی نیست که در آن شرکت کنیم. گروه کوچکی از ما هستند که اعتقاد دیگری دارند، اما با مخالفت نسبتاً شدیدی مواجه شده‌ایم. سازمان موضع رسمی در مورد بهره‌کشی از حیوانات ندارد و قطعاً این چیزی است که من دوست دارم تغییر دهم. من معتقدم که لازم است ابتدا از منظر ماتریالیستی تاریخی به این موضوع پرداخت. بسیاری از اعضای سازمان به‌سادگی از بستر تاریخی بین استثمار حیوانات و انسان‌ها آگاهی ندارند. برای شروع به جذب ذهن رفقا، نقطه‌ی آغازین اینجاست، از طریق آموزش، گروه‌های مطالعاتی و غیره.

هوچشارتنر: آیا راهی وجود دارد که از طریق آن گونه‌پرستی برای پیشبرد استثمار طبقاتی انسان مورد استفاده قرار گیرد؟ اگر چنین است، چگونه؟

هیثممار: بله، قطعاً. بهره‌کشی از حیوانات غیرانسانی، از ابتدای کشاورزی تا دامداری‌های صنعتی امروز، قطعاً استثمار طبقاتی انسانی را افزایش داده است. برای مثال، اکثریت زیادی از کارگران دامداری‌های صنعتی رنگین‌پوست هستند، از جمله کارگران مهاجر از مکزیک و آمریکای لاتین، که برخی از آن‌ها فاقد مدرک هستند. آن‌ها دستمزد بسیار کمی دریافت می‌کنند و همچنین از طریق قرار گرفتن مکرر در مقابل گازهای سمی و آسیب‌های ناشی از استرس در معرض خطر بیشتری برای مشکلات متعدد مرتبط با سلامت هستند.

هوچشارتنر: به این نظر که وگنیسم فردی یک راه‌حل فردگرایانه برای یک مشکل سیستمی است، چگونه پاسخ می‌دهید؟ یا اینکه اصرار بر وگنیسم فردی به‌عنوان مبنایی برای کنشگری در زمینه‌ی حیوانی معادل این است که بگوییم هر کسی که ماشین می‌راند نمی‌تواند با اقتصاد مبتنی بر سوخت فسیلی مخالف باشد، یا هر کسی که نایک

می‌پوشد نمی‌تواند با بیگارخانه‌ها مخالف باشد؟

هیثماری: من معتقدم که وگنیسم نمونه‌ای از پاسخ به یک رویه‌ی ستمگرانه‌ی غالب در جامعه است. آیا فکر می‌کنم که وگنیسم به‌ناچار منجر به رهایی حیوانات می‌شود؟ خیر. رهایی هر گروه تحت ستم تنها با الغای سرمایه‌داری به دست می‌آید. با این حال، معتقدم که اصرار بر اینکه وگن‌ها نیز نمی‌توانند با سرمایه‌داری مخالفت کنند، بی‌معناست. من شخصاً به دلایل مرتبط با سلامتی وگن هستم، نه به این دلیل که معتقدم این راهی برای رهایی حیوانات است. با این حال، وگن بودن به من این امکان را داد که با دیگر کنشگران آزادی حیوانات تعامل داشته باشم و یک تحلیل مارکسیستی را در سازمان دهی آن‌ها دخالت دهم. مطمئناً راهی برای بحث‌های سیاسی بزرگ پیرامون این موضوع فراهم می‌کند.

هوچشارتنر: آیا سرمایه‌داری وگن ممکن است؟ چرا بله و چرا نه؟

هیثماری: بله. همان‌طور که با افزایش اخیر در سبزشویی دیده‌ایم، وگنیسم بسیار بازارپسند است. تا زمانی که رؤسا بتوانند سودی از آن کسب کنند، برای آن تلاش خواهند کرد. سبک زندگی وگن طی سال‌ها محبوبیت بیشتری پیدا کرده است، زیرا کسب و کارها آموخته‌اند که می‌توانند با فروش محصولات که وگن و ارگانیک هستند، مقدار زیادی ثروت تولید کنند.

هوچشارتنر: جیسون هر بیال معتقد است که حیوانات باید بخشی از پرولتاریا در نظر گرفته شوند. باب تورس گفته است که چنین تعریفی تفاوت پتانسیل انقلابی میان کارگران حیوانی و انسانی را مبهم و غیرقابل درک می‌کند و حیوانات در واقع کالاهای زنده‌ی فوق‌استثمار شده هستند. موضع شما در این بحث چیست؟

هیثماری: متأسفانه، من استدلال هر بیال را نخوانده‌ام، اما احتمالاً موافقم که حیوانات غیرانسانی باید بخشی از پرولتاریا در نظر گرفته شوند. به این معنا که در واقع اشتراکات بسیار بیشتری بین انسان‌ها و کارگران غیرانسانی وجود دارد، نه تنها از نظر استثمار، بلکه همچنین مقاومت. با توجه به پتانسیل انقلابی، نمونه‌های مستندی از حیوانات غیرانسانی وجود دارد که از طریق یورش بردن و سایر اشکالِ جلوگیری از کار در برابر ظلم مقاومت می‌کنند، که قطعاً بخشی از فرایند انقلابی است. با این حال، مایلم که

استدلال هریبال را بخوانم و در آینده نظری علمی‌تر ارائه دهم.
هوچشارتنر: ریچارد سیمور سوسیالیست بریتانیایی گفته است که رابطه‌ی میان حیوانات و انسان‌ها در مارکسیسم کم‌تر مورد بررسی قرار گرفته است. موافقت‌کنید؟ اگر چنین است، کمبود چه حوزه‌هایی به‌ویژه وجود دارد؟
هیثماری: بله، قطعاً. من فکر نمی‌کنم که موضوع ستم بر حیوانات یا آزادی حیوانات به‌طور کامل توسط مارکسیسم مطرح شده باشد. من مایلیم این ایده را که حیوانات در پرولتاریا گنجانده شوند را بیشتر باز کنیم. معتقدم که توسعه‌ی یک تحلیل تاریخی قوی‌تر از رابطه‌ی انسان و غیرانسان و ماهیت استثمار طبقاتی نیز مفید خواهد بود.

۵

مصاحبه با دانیل رید از سازمان سوسیالیستی «کمیته‌های اخبار و نامه‌ها» در امریکا

جان هوچشارتنر: سیاست اقتصادی خود را چگونه توصیف می‌کنید؟ آیا شما سوسیالیست هستید؟ آیا خود را مارکسیست، آنارشویست، سوسیال‌دموکرات یا چیز دیگری می‌دانید؟

دانیل رید: مطمئناً من یک مارکسیست هستم، با آنکه ممکن است خودنمایانه به نظر بیاید، آن را در مشخص کردن وفاداری به جنبه‌ی انسانی‌تر مارکس، توصیف می‌کنم. بنابراین مارکسیست - اومانویست احتمالاً اصطلاح درستی است.

هوچشارتنر: آیا می‌توانید توضیح دهید که در صورت وجود، چه مشارکتی با چپ سوسیالیست یا آنارشویست در مفهوم گسترده‌تر داشته‌اید؟

دانیل رید: خب من در حال حاضر ۳۱ ساله هستم و از حدود هجده سالگی تا حدودی درگیر سیاست چپ بوده‌ام. در ابتدا من یکی از اعضای حزب سوسیالیست با گرایش‌های آرمان‌گرایانه‌ی بریتانیا بودم، اگرچه در نگاهی به گذشته، این یک واکنش

دوران جوانی به مشاهده‌ی رفتار پوچ و توخالی «فعالیت به‌خاطر فعالیت» گروه‌های بزرگ‌تر مانند حزب کارگران سوسیالیست بود، که در آن زمان اولین مقصد برای کسانی بود که به‌دنبال چشیدن طعم مخالفت سیاسی بودند، علی‌رغم اینکه آن سازمان چقدر ناسالم و مشکل‌ساز بود. متعاقباً در چندین گروه دیگر مانند حزب کمونیست بریتانیا و گرایش بین‌المللی مارکسیستی خانه‌ای یافتیم، اگرچه در مورد دومی به‌دلیل نگرش نسبتاً افراطی آن گروه نسبت به جناح‌گرایی و دموکراسی داخلی مجبور به ترک آن شدم. به‌این ترتیب، جای تعجب نیست که من وابسته به گروهی به نام کمیته‌های اخبار و نامه‌ها هستم که اساساً در ایالات متحده مستقر هستند و خود را منتسب به اومانیسیم مارکسیستی که توسط یکی از بنیان‌گذاران آن، رایا دونایفسکایا، به شدت مورد حمایت قرار می‌گیرد، می‌دانم.

هوچشارتنر: با دیدگاه شما در مورد حیوانات در چپ سوسیالیست یا آنارشیزست چگونه برخورد شده است؟

دانیل رید: معمولاً با بی‌تفاوتی مواجه می‌شود، اگرچه استقبال خصمانه امری ناشناخته نیست. من با این ایده برخورد کردم که مفهوم حقوق حیوانات «خرده‌بورژوازی» است، اگرچه این اصطلاح به‌قدری شدید و انتزاعی به‌عنوان روشی برای توهین در چپ به کار می‌رود که غالباً اساساً معنایی ندارد. به‌طور کلی موضع سیاسی من نسبت به حیوانات و دامداری، و همچنین دیدگاه اخلاقی من در مورد مصرف گوشت/ لبنیات، تنها به‌عنوان یک انتخاب سبک زندگی شخصی - مانند تمایل من به پوشیدن ژاکت‌های یقه‌بلند - در نظر گرفته می‌شود که در واقع نسبتاً ناامیدکننده است.

هوچشارتنر: آیا سازمان شما موضع رسمی در مورد بهره‌کشی از حیوانات از هر نوعی دارد؟ اگر نه، آیا این چیزی است که خواهان تغییرش هستید؟ اگر چنین است، چگونه می‌توانید این کار را انجام دهید؟

دانیل رید: فکر می‌کنم پتانسیل‌هایی در اینجا وجود دارد، اگرچه به نظر می‌رسد کمیته‌های اخبار و نامه‌ها (N&LC) هیچ موضع رسمی در مورد حیوانات، دامداری و غیره ندارد. با توجه به اینکه ما عموماً یک عملکرد سازمانی بسیار باز داریم بسیار مایلیم

که نوعی جهت‌گیری نسبت به چنین موضوعاتی ایجاد کنیم. به‌طور کلی وقتی کسی وارد یک سازمان سیاسی می‌شود، متوجه می‌شوید که در مورد ایده‌ها و تعصب‌هایی که لزوماً در یک جمعیت ایجاد می‌شود که غالباً از نوعی منفعت خالص از عملیات امپریالیسم حاصل می‌شوند، هیچ لوح‌نوشته‌ای وجود ندارد. من نمی‌گویم این همان چیزی است که در گروه من اتفاق می‌افتد، در واقع آنچه من در ذهن داشتم وقایع شدیدتری است که در تروتسکیسم بریتانیا می‌شناسم - رسوایی‌های اخیر در مورد اتهامات تجاوز جنسی و تبعیض جنسیتی رایج در حزب کارگران سوسیالیست (SWP) - اما چیزی که من با آن برخورد کردم این است که فقط به‌این دلیل که کسی به‌طور انتزاعی به اهداف انقلابی اعتقاد دارد، لزوماً به این معنا نیست که آن‌ها مایلند چنین چیزی را مشخصاً انجام دهند.

من دوباره به تجربه‌ی خود در سازمان‌های دیگر فکر می‌کنم، جایی که آنچه می‌بینید یک رابطه‌ی بسیار «از بالا به پایین» بین اعضای عادی و رهبری است که اغلب دوست داشتند خود را نوعی نخبگان فکری بدانند (و بحث‌ها را بر این اساس تنظیم می‌کردند) اما روش‌های کاملاً ارتجاعی را در مسیر روزانه‌ی اداره‌ی یک سازمان اعمال می‌کردند. نکته‌ای که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که گفتن این که می‌خواهید دنیا را تغییر دهید بسیار آسان است، درحالی که تا تغییر هنوز فاصله زیادی مانده است، و تعهد شما به آن تغییر صرفاً در قلمرو لفاظی باقی می‌ماند. انتساب به این مفهوم اخلاقی که زندگی حیوانی ارزش ذاتی دارد، مستلزم نوعی تعهد فوری از نظر انتخاب‌هایی است که هر روز انجام می‌دهید، و اغلب متوجه می‌شوید که این چیزی است که مردم آن را مشکل‌ساز می‌دانند، حتی زمانی که خود را «انقلابی» می‌دانند.

هوچستارتنر: آیا راهی وجود دارد که از طریق آن گونه‌پرستی برای پیشبرد استثمار طبقاتی انسان مورد استفاده قرار گیرد؟ اگر چنین است، چگونه؟

دانیل رید: آنچه که می‌بینم اتفاق می‌افتد این است که خشونتِ اعمال‌شده بر حیوانات در یک مفهوم کاملاً اخلاقی و سیاسی به ما منعکس می‌شود؛ مردم به اعمال خشونت بر دیگران به نفع خود عادت می‌کنند و از نظر روان‌شناختی آن رنج را از طریق

عمل عینیت بخشیدن به سوژه‌ی رنج‌دیده به‌عنوان خارج از سپهر نگرانی اخلاقی، یعنی «آن‌ها سزاوار آن هستند»، «این فقط یک حیوان است»، «آن‌ها تروریست هستند» یا مثال افراطی‌تر از نظر حماقت «آن‌ها نباید برج‌های دوقلو را منفجر می‌کردند» و غیره، بیرونی می‌کنند.

و این موضوع به حیوانات ختم نمی‌شود؛ مطمئناً این‌طور نیست که کسانی که در یک کشور امپریالیستی مانند بریتانیا زندگی می‌کنند، ناگهان از رفتار مداوم این کشور و رنج ناشی از سیاست خارجی ما با برآشفتگی اخلاقی محض شوکه شوند. ما آن را نادیده می‌گیریم و آن را بی‌اهمیت جلوه می‌دهیم، به همان شکلی که تکه‌های بدن حیوانات سلاخی شده را که در سبد خرید ما قرار گرفته‌اند نادیده می‌گیریم و بی‌اهمیت جلوه می‌دهیم. اگر جمعیتی از یک عمل استثمارگری منفعت مادی معینی به دست آورد، وقتی در چنین جبهه‌ای مورد پرسش قرار می‌گیرد اغلب درجه‌ی قابل توجهی از ریاکاری اخلاقی را نشان می‌دهد؛ پاسخ متداول «من خوردن گوشت را دوست دارم، طعم خوبی دارد، چه کسی به حیوانات اهمیت می‌دهد» اغلب با نظری به همان اندازه بی‌رحمانه در مورد وضعیت اسفناک مثلاً کارگران پوشاک بنگلادشی همراه است که احتمالاً برای آراستن فاخر چنین نظراتی زحمت کشیده‌اند. علاوه بر این، مقدار نامعقول گوشت مورد تقاضای جمعیت در مراکز امپریالیستی به‌طور مستقیم بر زندگی افرادی که در حاشیه‌ی اقتصاد جهانی هستند تأثیر می‌گذارد. تصرف زمین، پاکسازی زمین، تخریب محیط‌های طبیعی برای ایجاد چرای دام و غیره، نقش جدی در نابودی اقتصادهای بومی و تغییر شکل بازارهای داخلی، یا نابودی کامل آن‌ها، همان‌طور که اغلب اتفاق می‌افتد، ایفا می‌کند. در اینجا می‌توان مقایسه‌ی جالبی بین بیماری آفت سیب‌زمینی که در اواسط قرن نوزدهم بر بسیاری از اروپا تأثیر گذاشت، انجام داد - ایرلندی‌های بومی به‌طور کلی با رژیم غذایی عمدتاً گیاهی، البته سیب‌زمینی، زندگی می‌کردند و همچنان به صادرات محصولات، از جمله محصولات حیوانی، به مرکز امپریالیستی، بریتانیا، ادامه می‌دادند. با این حال، با توجه به این که اقتصاد کشاورزی ایرلند تا حد زیادی دقیقاً برای برآوردن تقاضاهای وارداتی طبقه‌ی حاکم بریتانیا (البته با مالکان ایرلندی در کنار هم) دوباره‌سازی شده بود، این رابطه‌ی

اقتصادی توجه چندانی به رفاه مادی جمعیت بومی نداشت. این چیزی نیست که به تازگی از میان رفته باشد، و اصلاً تعجب‌آور نیست که کشوری با میزان قابل توجهی از «ناامنی غذایی» به صادرات محصولات کشاورزی و دامداری، از جمله حیوانات مرده، به‌عنوان بخشی از یک رابطه‌ی فرمان‌بردارانه به شمال جهانی ادامه می‌دهد که به‌طرز شگفت‌انگیزی شبیه سازوکار ایرلندی-انگلیسی قرن نوزدهم است.

هوچشارتنر: به این نظر که وگنیسم فردی یک راه‌حل فردگرایانه برای یک مشکل سیستمی است، چگونه پاسخ می‌دهید؟ یا اینکه اصرار بر وگنیسم فردی به‌عنوان مبنایی برای کنشگری در زمینه‌ی حیوانی معادل این است که بگوییم هر کسی که ماشین می‌راند نمی‌تواند با اقتصاد مبتنی بر سوخت فسیلی مخالف باشد، یا هر کسی که نایک می‌پوشد نمی‌تواند با بیگارخانه‌ها مخالف باشد؟

دانیل رید: به‌طور بالقوه، بله این‌طور است، اگرچه می‌توانم بگویم که «وگنیسم فردی» اغلب آغاز تلاشی ارزشمند برای دست‌وپنجه نرم کردن با پرسش‌های اساسی در مورد سرکوب، مقاومت و رهایی است. همیشه این‌طور پیش نمی‌رود، در واقع من با برخی از وگن‌ها برخورد کرده‌ام که صادقانه اظهار می‌کنند که هیچ اهمیتی برای انسان‌ها قائل نیستند، حتی زمانی که شاهد رنج وحشتناکی از جانب موجودات ذی‌شعوری هستند که اتفاقاً هومو ساپینس هستند. بدیهی است که این موضع بیشتر مورد توجه افراد از نظر روان‌شناختی آشفته است، اگرچه باید گفت که گاهی اوقات این محصول تلاشی عمومی برای کناره‌گیری از واقعیتی است که به‌طور غیرقابل انکاری مظهر فعالیت‌های انسانی دارد - فعالیت‌هایی که البته اغلب به‌شدت هراس‌آور است - و پناه بردن به نوعی الوهیت‌بخشی به جهان طبیعی است که در تعارض آشکار با واقعیت قرار دارد.

باین‌حال، خودِ وگنیسم چیزی است که من به‌دلایلی که قبلاً از نظر اقتصاد و امپریالیسم گفته شد، از نظر سیاسی و اخلاقی بالقوه انقلابی اما همچنین در معنای ظرفیت ساده همدلانه می‌دانم. سرمایه‌داری یک سیستم همدلانه نیست؛ مستقیماً انسان‌ها را به‌طور مختلف محدود و ضعیف و همه چیز را به‌سمت رابطه‌ی کالایی و یک تعامل ساده بین خریدار و فروشنده می‌کشاند، صرف‌نظر از اینکه چه وحشت‌هایی

در این فرایند ایجاد می‌شود. وگنیسم می‌تواند این را کاهش دهد و به افراد اجازه دهد تا اخلاق شخصی را در زندگی روزمره خود رعایت کنند و از مشارکت در سازوکاری که ستمگری و مرگ را امری عادی می‌داند، یا در صورت کسب درآمد از آن، در واقع مطلوب قلمداد می‌کند، خودداری کنند. از این نظر وگنیسم می‌تواند عمیقاً قدرت‌بخش باشد، اما به‌طور بالقوه، تنها زمانی می‌تواند «انقلابی» بودن خود را ثابت کند که «اخلاق مراقبت» را- اگر اصطلاح مناسبی باشد- در سپهر سیاسی گسترش دهد. در مورد اینکه آیا این شبیه ادعای این است که شما فقط با امتناع از رانندگی می‌توانید نگران سوخت‌های فسیلی باشید، می‌توانم بگویم واضح است که ارتباطی وجود دارد، اما از نظر مقیاس رنج ناشی از رژیم غذایی گوشت‌خواری هر روزه، می‌توانم بگویم که در اینجا یک تفاوت کمی وجود دارد.

هوچشارتنر: آیا سرمایه‌داری وگن ممکن است؟ چرا بله و چرا نه؟

دانیل رید: به‌طور بالقوه بله، اگرچه من بعید می‌دانم که چنین چیزی هرگز وجود داشته باشد. فروشگاه‌هایی که وگنیسم را به‌عنوان «انتخاب سبک زندگی» می‌فروشند، اغلب از نظر مالی بسیار خوب عمل می‌کنند، برای مثال Whole Foods، با این حال حتی این مؤسسات نیز با خوشحالی حیوانات قصابی‌شده را در کنار محصولات «اخلاقی» خود می‌فروشند. این درست است که وگنیسم می‌تواند به‌خوبی در سیستم جای گیرد، با این فرض که فرد وگن طرز فکر عجیب‌وغریب «من از انسان‌ها متنفرم» را که قبلاً ذکر شد اتخاذ کند و کاملاً خوشحال باشد که به حیوانات احترام می‌گذارد و در عین حال در سیستمی مشارکت می‌کند که به مردم آسیب می‌رساند. این قطعاً امکان‌پذیر است، اما تنها در صورتی که کسی پتانسیل انقلابی را در همدلی با کسانی که درمانده‌ترین، آسیب‌پذیرترین و در واقع اغلب استثمارشده‌ترین و رنج‌دیده‌ترین در برابر عملکرد نظام سرمایه‌داری هستند، حیوانات، حذف کند. برای مثال تصور این که ایالات متحده یک جمعیت کاملاً وگن داشته باشد، اما از نظر نگرش نسبت به اقلیت‌های نژادی، زنان، محیط‌زیست و البته نقش آن در اقتصاد جهان، به شکلی بسیار واقعی و بنیادی تغییری نکرده باشد، برایم سخت است. **به نظر من تصمیمی اخلاقی برای صدها میلیون نفر برای ارزش گذاشتن به زندگی خوک‌ها و گاوها و در عین**

حال حفظ همان گسستِ روان‌پریشانه در مورد مردم خاورمیانه، آسیا، آفریقا و نفرت‌انگیز بودن سلاح‌های هسته‌ای، تقریباً بعید است.

هوچشارتنر: جیسون هریبال معتقد است که حیوانات باید بخشی از پرولتاریا در نظر گرفته شوند. باب تورس گفته است که چنین تعریفی تفاوت پتانسیل انقلابی میان کارگران حیوانی و انسانی را مبهم و غیرقابل درک می‌کند و حیوانات در واقع کالاهای زنده‌ی فوق‌استثمار شده هستند. موضع شما در این بحث چیست؟

دانیل رید: کالاهای زنده‌ی فوق‌استثمار شده، در ذهن من، اصطلاحی است که ترجیح می‌دهم از آن استفاده کنم، زیرا از منظر یک مارکسیست، پرولتاریا لزوماً نیروی کار خود را به‌منظور انباشت ارزش اضافی به سرمایه‌دار می‌فروشد. بدیهی است که این چیزی است که فقط انسان‌ها قادر به انجام آن هستند، و بنابراین برای وضوح، ترجیح می‌دهم از توصیف حیوانات به‌عنوان بخشی از پرولتاریا اجتناب کنم، اگرچه بدون شک هریبال این بحث را با پیچیدگی‌هایی طرح می‌کند.

به‌این ترتیب من با تورس موافق هستم، زیرا حیوانات موقعیت دهشتناکی را اشغال می‌کنند که نه‌تنها به‌عنوان کالا در هنگام زنده بودن دیده می‌شوند، چنانچه نیروی کار انسان نیز هست، بلکه بدن فیزیکی آن‌ها عمیقاً به ارزش مصرفی ذاتی در وضعیت آن‌ها به‌عنوان یک کالا گره خورده است. می‌توانید استدلال کنید که ممکن است انسان‌ها نیز دچار تنزل ارزش مشابهی هستند، به‌ویژه زنان در فحشا به معنای واقعی کلمه بدن خود را به چپاولگری دیگران می‌فروشند، با این حال در مورد حیوانات این چیزی است که تجلی آن‌ها به‌عنوان یک کالا شامل نابودی جسمانی آن‌ها می‌شود. با این حال، با گسترش نگران‌کننده‌ی قاچاق انسان و قتل به معنای واقعی و مثله کردن قربانیان انسانی توسط تاجران اعضای بدن، این خطوط ناگزیر مبهم می‌شوند، اما از نظر مقیاس و فراوانی، حیوانات به شیوه‌ای بسیار فراتر از تجربه‌ی اکثر انسان‌ها، «کالاهای زنده» را تشکیل می‌دهند.

هوچشارتنر: ریچارد سیمور سوسیالیست بریتانیایی گفته است که رابطه‌ی میان حیوانات و انسان‌ها در مارکسیسم کم‌تر مورد بررسی قرار گرفته است. موافقید؟ اگر چنین است، کمبود چه حوزه‌هایی به‌ویژه وجود دارد؟

دانیل رید: من واقعاً متعجبم که سیمور با توجه به تمایل اعتراف شده‌ی او به لوثی آلتوسر این را گفته است. من باید در مورد زمینه‌ای که سیمور استدلال کرده است بیشتر بدانم، اگرچه در یک نگاه مطمئناً موافقم. در مورد این که چگونه و چرا چنین رابطه‌ای «نظریه‌پردازی نشده» است، باید بگویم که عوامل متعددی وجود دارد، اگرچه گسست اخلاقی که جمعیت «جهان اول» در مورد پیامدهای سبک زندگی و سیاست‌شان دارند قطعاً نقشی ایفا می‌کند. تنزل دادن تمام موجودات به وضعیت یک کالا بدون شک یک علت اصلی است. حتی مارکسیست‌ها هم که با خوشحالی در مقابل یک بچه‌گره‌بی بامزه که مانند هر کالای قابل فروش دیگری به دست می‌آید غش‌ضعف می‌کنند، ده دقیقه‌ی بعد، گوشت گاو را می‌خرند و مصرف می‌کنند. حیوانات به‌عنوان «کالاهای زنده» از نظر ماهیت کاربردشان مانند هر کالای دیگری - ماشین، صندلی، کلاه و غیره - متفاوت هستند، اما در جایی که یک صندلی، تمام وجود غیرحسمند خود را مدیون فعالیت‌های انسانی است، یک حیوان «غذایی» فقط ارزش مصرف خود را از طریق تخریب عاملیت خود - به معنای واقعی کلمه در بیشتر موارد - نشان می‌دهد و به این ترتیب، کل فرایند به‌طور مستقیم خصلت ستمگرانه و جنایت‌بار به خود می‌گیرد. چرا این موضوع واضح‌تر نیست، من نمی‌دانم، اما یک علت بالقوه در میان چپ‌ها به‌ویژه تمرکز انسان‌محوری است که مارکس و انگلس بسیاری از نوشته‌های خود را بر آن بنا کردند. همان‌طور که هر دوی ما می‌دانیم انگلس به‌ویژه نگرش فوق‌العاده نگران‌کننده‌ای نسبت به حیوانات داشت، و من به‌سختی تصور می‌کنم که فاصله گرفتن از آن «تجدیدنظر طلبانه» یا «خرده‌بورژوازی» باشد. باین حال جالب است که مارکس در مورد انگلستان و مسئله‌ی حصارکشی‌های زمین، مانند کاهش جمعیت انسانی در مناطق روستایی - عمدتاً برای تأمین نیروی کار ارزان در شهرها و همچنین برای تسهیل مزارع گوسفند، به بهبودی نحوه‌ی رفتار سرمایه‌داری با انسان‌ها و حیوانات نزدیک شد. مارکس در اینجا خشم خود را نسبت به بورژوازی نشان می‌دهد، اما بدیهی است که از نظر تحلیل گسترش نهایی و سنجیده‌ی زندگی حیوانات به‌عنوان «کالاهای زنده» آن جهش کیفی انجام نمی‌شود.